

ادبیات فارسی برون مرزی

اهداف کلی فصل:

۱- آشنایی با جلوه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ادبیات فارسی

برون مرزی

۲- آشنایی با نمونه‌هایی از آثار ادبی فارسی در افغانستان، تاجیکستان و

هند

۳- آشنایی با برخی از فارسی‌سرایان افغانستان، تاجیکستان و هند

۴- توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



ادبیات برون مرزی

زبان و ادبیات فارسی، قرن‌ها در سرزمین‌های دور مانند هند و چین، بین‌النهرین و سواحل مدیترانه گسترش و رواج داشت اما تحولات دو قرن اخیر به ویژه نفوذ استعمار انگلیس باعث شد تا در بسیاری مناطق مانند پاکستان، تاجیکستان، هند و افغانستان تفاوت‌های فراوان در ساختار و واژگان و تلفظ و گونه‌های زبان ایجاد شود. در عصر حاضر جز دو جریان ادبی دری (فارسی رایج در افغانستان) و تاجیکی (فارسی رایج در ماوراءالنهر)، جریانی برجسته باقی نمانده است.

زبان فارسی، از دوره‌ی غزنوی تا حدود صد و پنجاه سال پیش زبان اداری و درباری هند و پاکستان بود و در همین فاصله‌ی زمانی شاعران و نویسندگان بزرگی چون امیر خسرو دهلوی، فیضی دکنی، زیب‌النسا، بیدل دهلوی و اقبال ظهور کردند و آثاری گران‌بها و ارجمند بر گنجینه‌ی ادب فارسی افزودند.

تاجیکستان نیز که از دیرباز بخارا و سمرقندش، پایگاه شاعران و نویسندگان بزرگ بوده است، در عصر ما شاعران و نویسندگان بزرگ و توانایی چون صدرالدین عینی، عبیدرجب، بازار صابر، جلال اکرامی، اسکندر ختلانی، صفیه گلرخسار و محمد علی عجمی را در دامان خویش پرورده است.

سرزمین افغانستان، با گذشته‌ی درخشان ادبی، امروز شاهد شکوفایی شاعران و نویسندگانی است که در افغانستان و به عنوان مهاجر در ایران و دیگر کشورها آثاری ارزشمند خلق کرده‌اند. خلیل‌الله خلیلی، فدایی هروی، سعادت ملوک تاش از شاعران توانای سال‌های گذشته‌ی افغانستان و محمد کاظم کاظمی، سید ابوطالب مظفری و فضل‌الله قدسی از شاعران مشهور افغانی مقیم ایران‌اند که تحت تأثیر شاعران پس از انقلاب شعرهای درخور توجه سروده‌اند.

زیب‌النسا متخلص به مخفی (۱۱۱۳ - ۱۰۴۸) از زنان شاعر هند است.
وی در سرودن شعر بیشتر از عرفی شیرازی پیروی می‌کرد. در این جایتهایی
از این شاعر را می‌خوانیم.

کعبه‌ی مخفی

ای آبشار، نوحه‌گر از بهر چیستی؟
چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی؟
دردت چه درد بود که چون من تمام شب
سر را به سنگ می‌زدی و می‌گریستی؟
* *
از قضا آینه‌ی چینی شکست
خوب شد اسباب خودبینی شکست^۱
* *
عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را
دزد دانا می‌گُشد اوّل چراغ خانه را
آن‌چه ما کردیم با خود هیچ‌نابینا نکرد
در میان خانه گم کردیم صاحب‌خانه را
* *
برو طواف دلی‌کن که کعبه‌ی مخفی است
که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود ساخت
* *

شمعیم و خوانده‌ایم خط سرنوشت خویش
ما را برای سوز و گداز آفریده‌اند

* *

پروانه نیستم که به یک شعله جان‌دهم
شمع که جان‌گدازم و دودی نیآورم

* *

بلبل از گل بگذرد چون در چمن بیند مرا
بت پرستی کی کند گر برهمن * بیند مرا
در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل
هر که خواهد دیدنم گو در سخن بیند مرا



توضیحات

۱ - گویند روزی بر اثر ورزش باد آینه‌ی خانه‌ی زیب‌النسا شکست. فوراً گفت: از قضا آینه‌ی چینی شکست. پدرش، اورنگ زیب، با شنیدن این مصراع جواب داد: خوب شد اسباب خودبینی شکست. چنین حاضر جوابی‌هایی را «بدیهه‌گویی» می‌گویند.



پیام‌وزیم

به بیت زیر توجه کنید:

عشق چون آید، برد هوش دل‌فرزانه را

دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را

آیا در این بیت، میان دو مصراع ارتباط معنایی وجود دارد؟

این دو مصراع در ظاهر هیچ‌گونه ارتباطی با یک‌دیگر ندارند اما با اندکی

دقت درمی‌یابیم که مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است و می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد یا میان آن دو علامت مساوی (=) گذاشت. این ارتباط معنایی بر پایه‌ی تشبیه است.

به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می‌گویند.

اکنون به چند نمونه‌ی دیگر از آرایه‌ی «اسلوب معادله» توجه کنید :

□ آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد

(صائب)

□ دود اگر بالا نشیند، کسر شأن شعله نیست

جای چشم ابرو نگیرد، گرچه او بالاتر است

(صائب)

*

□ بی‌کمالی‌های انسان از سخن پیدا شود

پسته‌ی بی‌مغز چون لب وا کند رسوا شود

*

□ سعدی از سرزنش غیر نترسد هیئات

غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را

(سعدی)

*

□ عیب پاکان، زود بر مردم هویدا می‌شود

موی اندر شیر خالص زود پیدا می‌شود

*





- ۱- در مصراع «در میان خانه گم کردیم صاحب‌خانه را» مقصود از صاحب‌خانه کیست؟
- ۲- در مصراع «برو طواف دلی‌کن که کعبه‌ی مخفی است» چه آرایه‌هایی دیده می‌شود؟
- ۳- بیت زیر از صائب با کدام بیت زیبای نَسْبا ارتباط معنایی دارد؟
رنگین سخنان در سخن خویش نهان‌اند از نکهت خود نیست به هر حال، جدا گل

درس بیست و چهارم

شعری که می‌خوانیم از محمد کاظم کاظمی (تولد ۱۳۴۶) شاعر معاصر افغانی است. او این شعر را در رثای یکی از دوستان شهیدش سروده است.

مسافر

و آتش چنان سوخت بال و پرت را
که حتی ندیدیم خاکسترت را
به دنبال دفترچه‌ی خاطرات
دل‌گشت هر گوشه‌ی سنگرت را
و پیدا نکردم در آن کنج غربت
به جز آخرین صفحه‌ی دفترت را :
همان دستمالی که پیچیده بودی
در آن مهر و تسبیح و انگشترت را
همان دستمالی که یک روز بستی
به آن زخم بازوی هم‌سنگرت را
همان دستمالی که پولک نشان شد
و پوشید اسرار چشم‌ت را
سحر، گاه رفتن زدی با لطافت
به پیشانی‌ام بوسه‌ی آخرت را

و با غربتی کهنه تنها نهادی
مرا، آخرین پاره‌ی پیکرت را
و تا حال می‌سوزم از یاد روزی
که تشییع کردم تن بی‌سرت را
کجا می‌روی؟ ای مسافر، درنگی
ببر با خودت پاره‌ی دیگرت را



فجر، اثر سید حمید شریفی آل هاشم



ادبیات گذشته‌ی تاجیکستان بسیار درخشان و دارای چهره‌های بزرگی است. از ابتدای قرن بیستم و با روی کار آمدن کمونیست‌ها، ادبیات تاجیکستان دچار تنگنا و افول شد اما در سال‌های اخیر شاعران و نویسندگانی چند از این سرزمین آثاری موفق و ارزنده آفریده‌اند. شعری که می‌خوانید از اسکندر ختلانی (متولد ۱۹۵۴ در کولاب) است. احساس لطیف شاعر و شور حماسی و دل‌بستگی او به ادبیات و وطن‌ادبی خویش در این شعر تجلی می‌یابد.

ریشه‌ی پیوند

در خون من غرور نیاکان نهفته است
 خشم و ستیز رستم دستان نهفته است
 در تنگنای سینه‌ی حسرت کشیده‌ام
 گهواره‌ی بصیرت مردان نهفته است^۱
 خاک مرا جزیره‌ی خشکی گمان مبر
 دریای بی‌کران و خروشان نهفته است



بخارا - مدرسه‌ی الغ بیک - سال ۱۴۹۷ م

خالی دل مرا تو ز تاب و توان مردان
 شیر ژیان میان نیستان نهفته است
 پنداشتی که ریشه‌ی پیوند من گسست
 در سینه‌ام هزار خراسان نهفته است



توضیح

۱ - سینه‌ی من گهواره‌ی بصیرت مردان است یعنی سینه‌ی من سرشار از بصیرت است.



خودآزمایی

- ۱ - در بیت سوم شعر مسافر منظور از کنج غربت چیست؟
- ۲ - بولک نشان شدن دستمال نشانه‌ی چیست؟
- ۳ - شاعر آخرین برگ دفتر شهید را چه می‌داند و آن را چگونه توصیف می‌کند؟
- ۴ - در شعر «ریشه‌ی پیوند» منظور شاعر از «در سینه‌ام هزار خراسان نهفته است» چیست؟
- ۵ - شعر «ریشه‌ی پیوند» بیانگر کدام احساس شاعر تاجیکی است؟

مناجات

الهی، زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، کرم بُود.
الهی، تو دوست می‌داری که من تو را دوست دارم با آن که بی‌نیازی از من. پس من
چگونه دوست ندارم که تو مرا دوست داری با این همه احتیاج که به تو دارم.
الهی، من غریبم و ذکر تو غریب. و من با ذکر تو اِلَف گرفته‌ام؛ زیرا که غریب با غریب
اِلَف گیرد.

الهی، شیرین‌ترین عطاها در دل من رجای تو خداوند است و خوش‌ترین سخن‌ها بر
زبان این گنهکار، ثنای توست و دوست‌ترین وقت‌ها بر این بنده‌ی مسکین گنهکار، لقای
توست.

الهی، مرا عمل بهشت نیست و طاقتِ دوزخ ندارم. اکنون کار با فضل تو افتاد.
الهی، اگر فردا گویند چه آوردی؟ گویم: خداوندا، از زندان، موی بالیده و جامه‌ی
شوخنگن و عالمی اندوه و خجلت توان آورد. مرا بشوی و خلعت فرست و مپرس!

تذکرۃ الاولیای عطار